

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه هفتادم، ۶ بهمن ۱۳۹۹

موضوع: مسائل مستحدثه (بورس)/قرارداد اختیار معامله /حکم اطلاق سررسید در معاملات مدت دار از جمله اختیار معامله

1- حدیث اخلاقی (قصد قربت در تحصیل علم)

حدیث امروز، فرمایشی است از حضرت رسول مکرم صلی الله علیه و آله؛ حدیثی است که واقعا وجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن مقام خاتمیت و خاتمیت شان این گونه می فرمایند:

«إِذَا أَتَى عَلَيَّ يَوْمَ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يَقْرَبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ»؛ [1]

فرمودند: اگر روزی بر من برسد که در آن روز بر علم و دانشم چیزی نیفزایم و علمی بر علوم افزایش نیابد، آن هم علمی که مرا به خدا برساند - معلوم است علم تنها ناجی نیست؛ علمی نجات دهنده است و انسان را می رساند که ما را به خدا نزدیک کند - خداوند، طلوع آفتاب را بر من مبارک نساخته است.

1.1- تقریبی بودن همه علوم از بعضی جهات

درس خارج است و روایات و استنباط؛ گفتیم: همه علوم، در واجب تقریبی خلاصه می شود. یکی از مباحث علم اصول، واجبات تعبدی و توصلی است. به جهت همه علوم، در واجب تعبدی و تقریبی خلاصه می شود؛ اگر این گونه شد، علم مقرب و ما مقرب می شویم؛ در این قرب، با هم مسابقه می دهیم. ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ [2] ﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ [3]؛ سابق اولی، حضرت امیر علیه السلام هستند و باقی، شیعیان ایشان.

1.2- محدودیت نداشتن تحصیل علم

مانند برخی آیات و کلمات، این فرمایش حضرت، می تواند دعا باشد یا اخبار باشد. رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، طبق آیه شریفه سوره طه که سوره خود حضرت است؛ ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛ [4] خدایا برای من، علم را زیاد کن. طبق این آیه و این فرمایش حضرت، در نظام اسلامی و نظام دینی و نظام سیر و سلوکی، فارغ التحصیلی معنا ندارد؛ همیشه باید در حال تحصیل بود؛ دانش، حد و مرز ندارد؛ جغرافیا و زمان و مکان ندارد؛ به عبارت بهتر باید از چین تا ثریا دانش آموخت. «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»؛ [5] این قدر وسعت علمی، زیاد است؛ تا جایی که انسان با علم به رفیع الدرجات می رسد.

«الْعِلْمُ نُورٌ وَضِيَاءٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ، وَنَطَقَ بِهِ عَلَى لِسَانِهِمْ»؛ [6] این انسان، انسان دیگر می‌شود؛ اگر این انسان، چهل روز مراقبت کند، چه می‌شود؟ ماه رجب، نزدیک است؛ در مراقبه و محاسبه و در پیمایش اخلاص باشید؛ اگر جزو مخلصین نیستیم، در طریق آن باشیم و تمرین اخلاص کنیم؛ طریق صدیقین و اولیای الهی.

1.3-داستان نماز نیمه‌تمام مرد روستایی

سید علی اکبر آقای یزدی، کتاب‌های خوبی دارد؛ مقتل و غیره؛ خواست نماز جماعت بخواند؛ دید روستایی آمد اقتدا کرد؛ تا قنوت به او اقتدا کرد؛ بعد فرادی کرد و رفت سفره را پهن کرد، شروع کرد غذا خوردن؛ مأمومین، اعتراض کردند که چرا این کار را کردی؟ مرحوم سید با او حال و احوال کرد؛ جمعیت او را مسخره می‌کردند؛ گفت: من آدم فضیلت نماز را از محضر شما کسب کنم؛ دیدم تا رکعت دوم خوب بود؛ در رکعت دوم، بازار الاغ‌فروش‌ها سیر می‌کردید؛ مرحوم سید گفت: او را بگذارید؛ حق با اوست؛ یک مرتبه در نماز به فکر افتادم، الاغی لازم دارم؛ آن را از کجا تهیه کنم؟ اگر می‌خواهیم سیر و سلوک داشته باشیم، باید منصف باشیم؛ گفت: من برای همین، نماز را فرادی خواندم؛ دیگر آن شخص را ندیدند. اولیای الهی در هر لباسی و هر زمانی هستند.

1.4-ملاک تحصیل علم، تقرب به خداوند

در ملاقات و دیدار و فراگیری علم مان یک لحظه هم وقت خود را تلف نکنیم؛ هر لحظه باید در حال فراگیری علم باشیم؛ علمی که ما را به خدا نزدیک کند؛ اگر به حضرت حق نزدیک شدیم، علم ما را به جاهایی می‌رساند؛ می‌توان گفت: قربة إلى الله آموخته‌ایم؛ آموزش‌های ما در آن، پرورش خواهد بود؛ اینجا است که مورد رضایت حضرت ولی‌مان ع امام زمان عجل‌الله‌فرجه‌الشریف قرار خواهیم گرفت.

1.5-مختلف بودن حکم تحصیل علم برای افراد

علوم، دارای مراتب و مراحل است؛ اولویت‌هایش هم، چنین است؛ شاید برخی از علوم برای عده‌ای، واجب کفایی باشد؛ برای برخی، وجوب عینی پیدا کند؛ مثلاً استعداد خاصی دارد. مسأله سیر و سلوک، هم امر اخلاقی دارد و هم امر مولوی است. علم، فریضه‌ای که انسان باید کسب و اکتساب کند تا به نتیجه برسد.

2-خلاصه جلسه گذشته

در معاملات بورس، در انواع و اقسام معاملات در اختیار معامله بودیم؛ ولی شقوق دیگری از اقسام بیع و خرید و فروش‌ها و مصادیق آن، محضران تقدیم شد. به عنوان بحث اختیار معامله، آنچه شبیه آن هست، محضران عرض کردیم. به این نتیجه رسیدیم که اگر شارع مقدس در سیره عرفیه و عقلاییه‌اش، تابع عرف و عقلا است، نه به معنای تابع مطلق، بلکه خودش از عقلا و عرف است و برخی حوادث عقلایی را می‌پسندد و برخی را خیر؛ آنچه نمی‌پسندد ردع می‌کند؛ شارع مقدس، محدّد است و نصوص، تحدیدیه هستند و حدود و خصوصیات را بیان می‌کنند؛ اگر خصوصیات نباشند، می‌توان استفاده حلیت کرد.

3- زمان اعمال حق خیار در معاملات تلفنی و مجازی

معاملات هم به سیر کمالی و نیاز بشر، هر روز در حال تحویل و تحول است؛ زمان‌های گذشته، اینترنت نبود؛ ارتباطات قوی و لحظه‌ای نبود تا معاملات باشد. خیار مجلس که بعداً خواهیم رسید، به این معنا است که چند نفر جمع شوند و معامله کنند، یا اگر الآن فردی این سوی دنیا و دیگری در طرف دیگر دنیا است و با تلفن یا اینترنت معامله می‌کنند، در اینجا عرض‌مان این است که خیار کل شیء بحسبه؛ خیار مجلس، به حسب همان مجلس تبایع و معامله است؛ «البیعان بالخیار»؛ [7] بایع و مشتری تا جدا نشده‌اند و تلفن یا ارتباط را قطع نکردند، خیار دارند؛ تا جدا شدند، خیار از بین می‌رود.

4- صور فقهی زمان مراجعه در اختیار معامله

در بحث اختیار معامله هم به نیاز زمان، این گونه شده است؛ ملکی نیست، بلکه حقی است و نسبت خودش با کالا یا اوراق بهادار، به دیگری می‌دهد؛ با توجه به سر رسید و زمانی که دارد یا اقسام اروپایی و امریکایی، آیا حق مراجعه به طرف دیگر از زمان معامله است، یا از زمان سر رسید؟ اولاً: اگر مشخص کنند که بهتر است؛ ولی اگر معلوم نکردند، باید مراجعه به عقلای قوم کنیم؛ به آن زمان و مکانی که معامله به آن انصراف دارد، یا اطلاق دارد؛ با اطلاقات یا انصراف‌ها یا با تغلیب، استفاده می‌کنیم که معامله چگونه است.

کلام مرحوم سید را محضران عرض کردیم.

5- کلام صاحب جواهر در صورت مطلق بودن زمان تحویل ثمن یا مئمن

عبارت مرحوم صاحب جواهر را محضران عرض کنم.

«وینقسم البیع باعتبار وجودهما فی کل من الثمن والمئمن، والتفریق، إلى أربعة أقسام: فالأول النقد؛ والثاني الكالی بالكالی، اسم فاعل أو مفعول من المراقبة، لمراقبة كل من الغريمین صاحبه

لأجل دينه، ومع حلول المثلثين وتأجيل الثمن، النسيئة، وبالعكس، السلف، وكلها صحيحة، عدا الثاني، (این عبارت را قبلاً داشتیم (وکیف كان ف (من ابتاع شيئاً مطلقاً) من دون تقييد بالتأجيل للثمن) مدت دار (وخلافه أو اشترط عليه التعجيل منه) بدون مدت (كان الثمن حالاً وكذا المثلثين، أما الإطلاق فللأنصراف عرفاً وقال الصادق عليه السلام في الموثق « في رجل اشترى جارية بثمن مسمى ثم افترقا: وجب البيع والثلثين إذا لم يكونا شرطاً فهو نقد) «به محض اینکه اینها جدا شدند، در اینکه معامله لزوم آور هست یا خیر، بحث است (و منه يعلم حينئذ ما ذكره بعضهم وغيره من أن اشتراط التعجيل مؤكّد، بل في الروضة أنه المشهور، وفي الدروس « وأفاد التسلط على الفسخ إذا عين زمان النقد فأخل المشتري به مثلاً»؛ [8]

زمان مشخص شده، تأجيل است یا تعجيل است؟ می توانیم طرف دیگر را که رعایت نکرده است، مجبور کنیم.

6-تطبيق كلام صاحب جواهر بر بحث اختيار معامله

در اختیار معامله، زمان سررسید یا غیر آن کاربرد دارد؛ اگر در جایی است که اختیار معامله اروپایی است و وسعت دارد، یا امریکایی است، باید طبق همان در اختلاف عمل کرد؛ اروپایی و امریکایی به معنای اینکه آنجا باشد، نیست؛ بلکه خصوصیتی است برای معامله؛ شاید در ایران یا لبنان یا عراق باشد؛ خصوصیت معامله، به یکی از این دو روش باشد. آیا تعلیق بر مجهول هست یا نیست؟ به قول مرحوم صاحب جواهر، باید دید این شرط با مفاد عقد، تنافی دارد یا خیر؟ اگر با مقتضای عقد، تنافی داشته باشد، برخی باطل می دانند؛ مثلاً ازدواج کرده است؛ فایده عقد ازدواج، تمتیع و تمتع است؛ اگر شرط عدم تمتع کرد، صحیح است یا خیر؟ در شرطها می رسیم، اگر شرطی عقلایی بود، قابل اجرا هست یا خیر؟ خدای نخواستہ طرفین نکاح، مریضی دارند که طبق این مریضی باید این شرط را بگذارند؛ آیا لازم الاجرا هست یا خیر؟ عقد صحیح است یا خیر؟ شرط در عقد موقت و دائم که شیعه قائل به هر دو هستند؛ - اهل سنت، نکاح موقت را در مقام عمل دارند، ولی با شرط ضمن عقد؛ به این نتیجه رسیده اند که این نکاح باید باشد، ولی به شرط ضمن عقد - در اختیار معامله و انواع آن و بیع موقت و اینکه زمان مند باشد یا نباشد، فرق است بین جایی که مبیع ما موقت است، یا بیع ما موقت است؛ تعجيل و تاجيل در ثمن و مثلث است، یا شرطی که گذاشته است.

با صراحت عرض می کنم فقه ما، راه بن بست ندارد. در بحث فقهی مربوط به کرونا هم عرض کردیم، فقه ما پویا است؛ چون دین ما بن بست ندارد و اسلام و دین ما جاودانه است. ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ [9] اگر بن بست احساس می شود، از کمبود ما است، نه از قوانین اسلامی.

7-ادامه کلام صاحب جواهر

لذا ایشان دارند که از قواعد و تحریر علامه نقل می کنند:

«كما في القواعد لما عرفته من اشتراطه برد الثمن، بل في التحرير في أحكام الخيار «إذا قال بعتك على أن تنقذني الثمن بعد شهر والا فلا بيع بيننا صح البيع» وفي القواعد « وفي صحة البيع نظر فان قلنا به بطل الشرط على اشكال»؛ [10]

شخصی با دیگری معامله می کند، به شرط اینکه تا یک سال دیگر پول را آوردی کتاب را ببر؛ شخصی نیاز به پول دارد و کتابش را می دهد؛ این کتاب برای شما؛ تاریخ معلوم می کند یا خیر؛ اگر پولش را آوردم، کتاب را به من بده؛ تا آن تاریخ، حق خرید و فروش ندارد؛ بعد از آن تاریخ، معامله لازم می شود. اسلام، بن بست ندارد. برخی عقود، بیع نیست؛ ولی صلح و هبه معوضه است که با آن راهها درست می شود.

8-روایات مربوط به بیع مدت دار

وإسناده عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين ابن نعيم، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: «سألته عن رجل جعل دار سكنى لرجل أيام حياته أو جعلها له ولعقبه من بعده هل هي له ولعقبه من بعده كما شرط؟ قال: نعم، قلت له: فان احتاج يبيعها؟ قال: نعم، قلت فينقض بيع الدار السكنى؟

قال: لا ينقض البيع السكنى كذلك سمعت أبي عليه السلام يقول: قال أبو جعفر عليه السلام: لا ينقض البيع الإجارة ولا السكنى، ولكن تبعه على أن الذي اشتراه لا يملك ما اشترى حتى تنقضي السكنى كما شرط، وكذا الإجارة، قلت: فان رد على المستأجر ماله وجميع ما لزمه من النفقة والعمارة فيما استأجر، قال: على طيبة النفس وبرضا المستأجر بذلك لا بأس [11].»

باسناده، بر اساس سند قبلی است؛ حدیث خوبی است.

بیع، نه اجاره را نقض می کند و نه سکنی را؛ می شود جمع بین اینها انجام داد.

نتیجه اینکه در بیعی که مدت دار است و معامله می شود، عرض ما این است که با این روایات، می شود تصحیح کرد.

9-استنباط حکم بیع سرقفلی و بعضی معاملات جدید از این روایت

عرض ما این است که مبنای استنباطی سرقفلی و برخی معاملات جدید، همین روایت است؛ این منافات ندارد؛ کسانی که در سرقفلی تأمل دارند، این روایت را ببینند؛ اسم سرقفلی آن زمان

نبود، ولی سیره آن و نمونه‌های آن بودند. این روایت خوب و قابل استناد است. این روایت، در من لا یحضر، ج ۴، ص ۲۵۱ و در کافی، ج ۷، ص ۳۷ و ۳۸ هم هست؛ روایتی است که در مجامع روایی، به سندهای مختلف هست؛ برخی سندهایش قابل تأمل است و برخی، قابل افتاء است.

[1] مجمع البیان فی تفسیر القرآن - ط مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الشیخ الطبرسی، ج ۷، ص ۵۲.

[2] واقعه/سوره ۵۶، آیه ۱۰.

[3] واقعه/سوره ۵۶، آیه ۱۱.

[4] طه/سوره ۲۰، آیه ۱۱۴.

[5] نهج الفصاحة، یابنده، ابوالقاسم، ج ۱، ص ۲۱۸.

[6] دانشنامه عقاید اسلامی، محمدی ری شهری، محمد، ج ۲، ص ۲۶۲.

[7] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۸، ص ۵، أبواب الخیار، باب ۱، ح ۱، ط آل البیت.

[8] جواهر الکلام، النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۲۳، ص ۹۸.

[9] آل عمران/سوره ۳، آیه ۸۵.

[10] جواهر الکلام، النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۲۳، ص ۹۹.

[11] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۹، ص ۱۳۵، أبواب کتاب الإجارة، باب ۲۴، ح ۳، ط آل البیت.